

پیشینه تاریخی حضور شیعیان در افغانستان

محمد یونس آخوندزاده^۱

چکیده

شیعیان افغانستان یکی از طیف‌های مهم دنیای اسلام است که گرایش به اهل بیت (علیهم السلام) را آزادانه برگزیده و در دوره‌های مختلف تاریخی آن را حفظ کرده‌اند. براساس منابع، تشیع در دوران امام علی (ع) وارد خطه خراسان شد و حاکمیت خواهرزاده آن حضرت در خراسان و نیز سیاست عادلانه و رفتار متفاوت آن حضرت نسبت به عرب‌های قبلی، باعث گرایش خراسانیان به آن حضرت گردید. نکته مهم اینکه این گرایش مقطعی نبوده و به صورت گسترده در خراسان و در تمام ادوار تاریخی ادامه داشته است، چنانکه پس از دوران حضرت علی (ع) در پروژه سب و لعن آن حضرت، واکنش منفی داشتند و زیر این بار نرفتند. با همکاری ابومسلم در طرد بنی امیه در تغییرات سیاسی جهان اسلام نیز سهم گرفتند. این مقاله با تکیه بر منابع مکتوب به صورت توصیفی - تحلیلی تدوین شده است. یافته‌ها حاکی از این است که شیعیان افغانستان بخش مهمی از شیعیان خراسان تاریخی هستند که با وجود جدا شدن راه عباسیان - که با کمک آنان به قدرت رسیده بودند - همچنان به باورهای متکی به اهل بیت پایبند ماندند و فشارهای مختلف و مخصوصاً کشتار بیش از نیمی از جمعیت آنان در عصر عبدالرحمن باعث نشد در این مسیر خستگی نشان دهند.

واژگان کلیدی: خراسان، غور و غرjestان، هزاره‌ها، شیعیان، غوریان، عصر افغانان.

^۱ کارشناسی ارشد، رشته تاریخ تمدن اسلامی، مجتمع آموزش عالی تاریخ، سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، رایانامه: mohamad_akhondzadeh@miu.ac.ir

مقدمه

یکی از مباحث مهم درباره اقوام و مذاهب، جایگاه تاریخی آن‌ها می‌باشد. این موضوع در رابطه با هزاره و شیعیان افغانستان ضرورت مضاعف دارد، چرا که پروژه حذف و به انزوا کشاندن هزاره‌ها و شیعیان، از عصر افغانان شروع و در زمان عبدالرحمن به اوج خود رسید، به‌طوری‌که بیش از نیمی از جمعیت هزاره‌ها قتل‌عام یا مهاجر شدند. برای اجرای این پروژه از حمله‌های مختلفی استفاده کردند، از جمله آن، زیر سؤال بردن جایگاه تاریخی هزاره و شیعیان افغانستان بود.

این پژوهش به بررسی این مسئله می‌پردازد که جایگاه هزاره‌ها و شیعیان - از لحاظ ورود و تطور تاریخی - چگونه است و فرضیه آن بر این مبنا استوار است که تشیع در افغانستان (بخشی از خراسان تاریخی) در زمان حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) پدید آمد و به صورت پایدار ادامه داشته است، چنانچه اقتدار سیاسی هزاره‌ها و شیعیان را می‌توان در دو دوره شنایایی کرد. دوره اول: غوریان، اعقاب هزاره‌ها و شیعیان امروزی افغانستان، یکی از سلسله‌هایی بوده است که از ابتدای ورود اسلام تا هجوم مغول، حضور فعال در تاریخ داشته است و مهم‌ترین دوره اقتدار سیاسی و استقلال شیعیان و هزاره محسوب می‌گردد. عصر اقتدار آل کرت - دوره ایلخانان تا ظهور تیمور - دومین دوران اقتدار هزاره‌ها پس از عصر غوریان است که توانست در تمام دوران مغولان، وحدت کشور را حفظ نماید. افول و زوال اقتدار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هزاره‌ها و شیعیان از عصر افغانان شروع گردید و روز به روز بر دامنه آن افزوده شد.

۱. ورود اسلام تا پایان عصر خلفای راشدین

توسعه قلمرو فتوحات مسلمانان به سمت شرق تا پایان دوران خلیفه دوم، تا دروازه‌های خراسان بود. خلیفه دوم، مسلمانان را - با وجودی که توانایی آن را داشتند - از ورود به خراسان و ماوراءالنهر بازداشت (ابن اعثم، ۱۹۹۱: ۲، ۳۱۹). عثمان بن عفان پس از رسیدن به خلافت، عبدالله ابن عامر^۱ را والی بصره کرد. طبعاً بصره حکم مرکزی تمام قلمرو تمدن فارسی را داشت. به‌طور طبیعی ادامه فتوحات در خراسان و ماوراءالنهر نیز به رهبری او بود. وی پس از تسلط کامل بر استخر و فارس (جنوب ایران امروزی و مناطق لرنشین)، پیشروی را به سمت شرق آغاز

^۱ عبدالله ابن عامر ابن کریز ابن ربیع، پسر دایی عثمان بود (ابن اعثم، ۱۹۹۱: ۲، ۳۳۵)

کرد. ظاهراً فتح نیشابور و طوس به وسیله خود او صورت پذیرفته است (ابن اعثم، ۱۹۹۱: ۲، ۳۳۸). به دنبال آن، فرماندار مرو^۱ «ماهویه» با عبدالله ابن عامر پیمان صلح بست. ملوک فاریاب و طالقان تاریخی^۲ نیز با صلح تسلیم شدند (ابن اعثم، ۱۹۹۱: ۲، ۳۳۹). طبری (۱۴۲۰ق: ۴، ۳۰۹)، فتح شهرهای مهم شمال هندوکش مانند فاریاب، طالقان، مرو رود، جوزجان، تخار و صلح بلخ (طبری، ۱۴۲۰ق: ۴، ۳۱۳) را ذیل حوادث سال ۳۲ هجری آورده است.

سیستان نیز با مرکزیت زرنج، توسط عبدالرحمن ابن سمره - پسرعموی عبدالله - گشوده شد. بلاد داور یا زمینداور که مناطق حاصلخیز جنوب هزاره‌جات امروزی است نیز در همین زمان فتح شده است (طبری، ۱۴۲۰ق: ۴، ۳۱۳).

در مورد فتح بقیه افغانستان گزارش‌های زیادی وجود دارد، ولی در مورد ولایت غور یا غور و غرجستان که شامل کلیه هزاره‌جات امروزی است، منابع متأخر فتح هزارستان را در سال ۳۱ هجری دانسته‌اند که خالد بن عبدالله از سوی عبدالله بن عامر حاکم غور و غرجستان گشت (هندوشاه، ۱۳۸۷: ۱، ۵۳). تتوی (۱۳۸۲: ۱، ۶۴۹) آن را در سال ۳۳ دانسته است. هر دو منبع می‌تواند درست گفته باشد، چرا که مراد، ابتدا و انتهای فتوحات می‌تواند باشد یا اینکه اشاره به حاکمیت دو نفر است. اما نکته مهم اینکه، هزارستان به دلیل مرزهای طبیعی مانند کوه، کوتل و دریاچه‌ها و غیره به راحتی تقسیم‌پذیر است. طبیعی است که هر بخش از آن می‌تواند تابع جایی باشد، از این رو فتح مناطق اطراف، به منزله فتح غور است.

در دوران امیرالمؤمنین (ع)، نفوذ و گسترش اسلام بیشتر محسوس است. سیاست مبتنی بر عدالت اسلامی آن حضرت که موالی و عرب‌ها را در پایتخت (کوفه) برابر قرار داد - امری که به احتمال زیاد اجرایش در مدینه مشکل‌تر بود - طبعاً واکنش‌های مثبت در قلمرو تمدن فارسی داشته است. نمونه بارز آن، سفر «ماهویه» سوری از مرو به کوفه و شرفیابی او به محضر امام (ع) در سال ۳۶ هجری است که منابع به آن اشاره دارند (ابن خیاط، ۱۴۱۵ق: ۱۰۹؛ طبری، ۱۴۲۰ق: ۵۵۷-۵۵۸؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ۱۰، ۳۹۵). وی در این سفر، خراجی را که به عهده‌اش بود با خود آورده بود و صلح‌نامه بین مرو و اعراب که مربوط به عصر خلیفه سوم می‌شد را نیز تمدید کرد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲، ۱۸۴؛ طبری، ۱۴۲۰ق: ۵۵۸-۵۵۷؛ ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ۱، ۴۲۲). مطابق

^۱ ابن اعثم گوید: ماهویه فرماندار سرخس بوده است (ابن اعثم، ۱۹۹۱: ۲، ۳۳۸). طبری فرماندار مرو را «براز» دانسته که فرزند ماهویه بوده است (طبری، ۱۴۲۰ق: ۴، ۳۰۳).

^۲ در شمال افغانستان که توسط چنگیز تخریب و نابود شد.

گزارش‌ها، فرد دیگری به نام شنسب نیز در عهد امیرالمؤمنین (ع) به خدمت آن حضرت رسید و عهد لوا دریافت داشت (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱، ۳۱۹-۳۲۰). حضور رجال خراسانی نزد امیرالمؤمنین (ع)، نشان از ارتباط خاص این مردم با آن حضرت دارد.

علاوه بر آنچه گفته آمد، امام علی (ع) خواهرزاده‌اش جعده ابن هبیره مخزومی^۱ را به امارت خراسان گماشت (ابن خیاط، ۱۴۱۵ق: ۱۰۸). جعده از پیروان و محبان آل علی (ع) بوده است (دینوری، ۱۳۷۱: ۲۲۱؛ ابن اعثم، ۱۹۹۱: ۳، ۱۰۷-۱۰۸). وی مجری و مبلغ سیاست‌های ناب علوی در خراسان بوده است. در موفقیت سیاسی جعده نقل قول‌های متفاوتی وجود دارد (طبری، ۱۴۲۰ق: ۵، ۶۳-۶۴؛ یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱۸۳-۱۸۴؛ ابن اعثم، ۱۹۹۱: ۳، ۴۴۸؛ بلاذری، ۱۳۱۹ق: ۳۹۶). اما نسبت به تأثیرگذاری فکری او نمی‌توان تردید کرد که در گسترش هواداری امام علی (ع) در خراسان موفق بوده است، چرا که آغازی برای محبت گسترده خراسانیان به اهل بیت (ع) غیر از این تاریخ، سراغ نداریم.

۲. دوران بنی‌امیه

واکنش‌های مردم در برابر بنی‌امیه و سیاست‌های ضدعلوی آنان، دلیل دیگر و البته مهم‌تر بر گسترش تشیع در این خطه جغرافیایی در عصر امیرالمؤمنین (ع) است. تاریخ سیستان از نخستین واکنش‌های مردم علیه معاویه گزارش داده است. معاویه در عصر امیرالمؤمنین، عبدالرحمن بن سمره را فرستاد، در حالی که از سوی امیرالمؤمنین، عبدالرحمن بن جرو الطایی حاکم بود:

«چون عبدالرحمن (بن سمره) خواست که به سیستان نشیند، مردمان سیستان جمع شدند، علما و بزرگان و سالاران سیستان و گفتند: ما را باید که امامی به حق باشد چنانکه سنت مصطفی (ص) و اکنون علی بن ابی طالب برجای است و معاویه تو را اینجا فرستاده است، و هشتاد هزار مرد از اهل تهلیل میان ایشان کشته شده، باید که این خطبه و نماز به حق باشد، بر این جمله که هست نیز رضا ندهیم» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۳: ۸۹).

این واکنش گسترده، حاکی از گستردگی نفوذ گرایش شیعی در میان مردم این خطه است.

^۱ جعده فرزند هبیره ابن وهب مخزومی بود. مادرش امهانی خواهر امام علی (ع) بود. هبیره در حالت کفر از دنیا رفت و پیامبر (ص) امهانی را به عقد خود درآورد (بلاذری، ۱۹۹۶: ۱۰، ۲۴۳). ظاهراً وی داماد حضرت هم بوده است (مقدسی، بی‌تا: ۵، ۷). بنا بر روایتی، وی در پگاه ضربت خوردن امام علی (ع) به جای حضرت نماز خواند (طبری، ۱۴۲۰ق: ۵، ۱۴۵؛ ابن خلدون، ۱۹۸۸: ۲، ۶۴۶).

علاوه بر این، «غور» که بخش دیگری از قلمرو این جغرافیا است، بارها به دلیل مخالفت علیه بنی‌امیه مورد تاخت و تاز قرار گرفته است که از آن جمله است هجوم بنی‌امیه در سال ۴۷ هجری (طبری، ۱۴۲۰ق: ۵، ۲۲۹) و بنابر منابع متأخر، مردم غور هرگز حاضر نشدند امام علی (ع) را بر منابرشان لعن کنند (اسفزاری، ۱۳۳۸: ۱، ۲۵۸-۲۵۹؛ میرخواند، ۱۳۸۳: ۶، ۲۹۱۹). همین گزارش به سیستانیان نیز نسبت داده شده است (حموی، ۱۹۹۵: ۳، ۱۹۱). این دو گزارش، تکمیل‌کننده یکدیگرند و نشان می‌دهند که در هر دو حوزه وسیع، نسبت به خاندان رسالت بی‌ادبی صورت نگرفته است و از سب امام علی (ع) طفره رفته‌اند.

پس از معاویه، با شهادت امام حسین (ع)، شاید سیستان را از نخستین جاهایی دانست که علیه این ظلم به خاندان اهل بیت (ع) واکنش نشان دادند. تاریخ سیستان گزارش می‌دهد: «... و معروف است، پس چون این خبر [شهادت امام حسین (ع)] به سیستان آمد، مردمان سیستان گفتند: نه نیکو طریقه‌ای برگرفت یزید که با فرزندان رسول (ص) چنین کرد، پاره‌ای شورش اندر گرفتند» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۳: ۱۰۰).

احتمالاً نافرمانی مدنی و سیاسی مردم خراسان در ایام یزید تا استقرار عبدالملک مروان نقش داشته و در این مسیر، اعراب متمایل به تشیع نیز همراهی‌شان می‌نموده است که از آن جمله می‌توان ترمذ ابن خازم علیه عبدالملک را از این قبیل دانست (بلاذری، ۱۳۱۹ق: ۴۰۱). البته به شرطی که ابن خازم را نماینده یک طیف بدانیم و گرنه در شخصیت خود ابن خازم که دارای گرایش علوی باشد، می‌توان تردید کرد.

در هر صورت، از اواخر عصر یزید، سپس ظهور عبدالله بن زبیر و مشکلات داخلی مروانیان و سفیانیان، نزاع اعراب تنها در حجاز و عراق نماند، در خراسان نیز درگیری‌های قبیله‌ای بین اعراب بروز یافت. این درگیری‌ها اعراب را از حاکمان یک‌دست و هماهنگ خارج کرد و فرصت اندکی برای نفس کشیدن به خراسانیان داد و برای همیشه، هماهنگی اعراب در برابر بومیان از بین رفت.

با این وجود، خراسانیان کاملاً رها شده نبودند و بنی‌امیه به هر بهانه‌ای بر آنها می‌تاختند که لشکرکشی مکرر به غور (هزارجات) در ۱۰۷ (طبری، ۱۴۲۰ق: ۷، ۴۱) و ۱۰۸ هـ (طبری، ۱۴۲۰ق: ۷، ۴۴) از آن جمله است. با این وجود، نسبت به عصر معاویه، آزادی نسبی داشتند. ثمره آزادی نسبی خراسانیان، توجه گسترده طیف‌های ضد اموی به این ساحه بود. حضور معاویه، نوه جعفر طیار، توجه ابوهاشم بن محمد حنفیه به خراسان و سپس توجه عباسیان، ورود یحیی بن

زید از جمله این رویکردهاست. جمع‌بندی این رویکردها این است که بنی‌هاشم در خراسان جایگاه ویژه‌ای دارد. پس هر طیفی از بنی‌هاشم تلاش می‌کند مدیریت این تمایل را به دست گیرد. زیرکانه‌ترین ارتباط، توسط ابوهاشم رقم خورد؛ وی سیستم زیرزمینی گسترده را - که قطعاً با مشورت خراسانیان بوده - راه‌اندازی کرد و پس از مسمومیتش آن را به محمد بن علی، نوه عبدالله بن عباس، سپرد (بلاذری، ۱۹۹۶: ۳، ۲۷۳-۲۷۴). عباسیان از این سیستم سود بردند و با ایجاد واسطه‌های فراوان بین خودشان و مردم، از مشاهیر سود بردند. اما واقعیت اصلی این است که تنفر عمومی مردم از بنی‌امیه، امکان همراهی آنان را با هر قیامی که کلیت اهل‌بیت را می‌پذیرفت، فراهم می‌ساخت.

حضور عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر به خراسان نمونه ناموفق از تماس بنی‌هاشمی با خراسانیان است. وی نیز داعیه رهبری داشت، اما در تقابل با نمونه دیگر بنی‌هاشمی، شکست خورد و زود از بین رفت (اخبار الدوله العباسیه، ۱۳۹۱ق: ۲۵۲). نمونه دیگر حضور بنی‌هاشمی، حضور یحیی بن زید (ع) است. یحیی بن زید که به نظر نمی‌رسد به دنبال قدرت و دولت بوده باشد، با برخورد بیم و امید از سوی بنی‌امیه و در موج هواداری عمومی مردم خراسان که البته در برابر اعراب هنوز دست خالی بودند، به شهادت رسید (بلاذری، ۱۹۹۶: ۳، ۲۶۰ به بعد). شهادت او موج بزرگی در خراسان به شمار می‌رود، گرچه سود سیاسی این شهادت نیز نصیب بنی‌عباس شد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲، ۴۹۷؛ ابن اعثم، ۱۹۹۱: ۸، ۲۹۵ به بعد؛ طبری، ۱۴۲۰ق: ۷، ۲۲۸ به بعد؛ مسعودی، ۱۹۶۵: ۳، ۲۱۲؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۹ق: ۱۴۵). ولی همراهی گسترده و عمیق خراسانیان با شهادت یحیی، نشان از گستردگی شیعه خالص دارد (مسعودی، ۱۹۶۵: ۳، ۲۱۳) و این نکته‌ای است که در تحلیل حوادث قرون بعدی اهمیت فراوان دارد.

۳. ظهور عباسیان

عباس، عموی پیامبر (ص) است. در دوران رسول خدا خبر چندانی از او نداریم. هجرت او نیز به مدینه با تأخیر انجام پذیرفت. بزرگ شدن عباس اما به زمان خلیفه دوم برمی‌گردد. خلیفه دوم در ماجرای دیوان، او را بزرگ اهل‌بیت دانست (ابن سعد، ۱۹۹۳: ۴، ۲۱؛ طبری، ۱۴۲۰ق: ۳، ۶۱۴-۶۱۳؛ بلاذری، ۱۳۱۹ق: ۴۳۲-۴۳۳). سپس در نماز استسقا نیز او را بزرگ اهل‌بیت شمرد (ابن سعد، ۱۹۹۳: ۴، ۱۹-۲۰؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۲، ۵۵۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۷، ۹۲). شاید پیشینه تاریخی این نظر که عباس از جمله اهل‌بیت باشد، به همین دوره برمی‌گردد. به هر صورت،

عباس هرچه باشد، ربطی به خلافت و حکومت فرزندان ندارد.

عبدالله، مشهورترین فرزند اوست که به دلیل علم و نیز همراهی‌اش با امام علی (ع) و موضع سیاسی او، شهرت تاریخی دارد. علی، فرزند عبدالله است و جد سلاطین عباسی به شمار می‌رود. روایاتی به او منسوب می‌کنند که خلافت را به خاندان عباسی پیش‌گویی کرده است (مقدسی، بی‌تا: ۶، ۵۶۵۷؛ مقریزی، ۱۴۲۰ق: ۱۲، ۲۹۹؛ اخبار الدوله العباسیه، ۱۳۹۱ق: ۱۲۸-۱۲۹؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۹، ۳۲۰). واقعیت این است که این روایات، برساخته دوران‌های بعدی است برای شرعی‌سازی حکومت، با این وجود، تحرک سیاسی از او مشاهده نشده است. حرکت سیاسی از دوران فرزند او «محمد بن علی» شروع می‌شود، زمانی که عبدالله بن محمد - محمد حنفیه، برادر امام حسین (ع) - که به ابوهاشم شهرت دارد، دستگاه یا سیستم نقابت و دعوت را به او تحویل داد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲، ۲۹۷؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ۴، ۸۰؛ ابن خلدون، ۱۹۸۸: ۱، ۲۵۰). این سیستم، شامل مجموعه کلانی از شبکه زیرزمینی بود که دو شاخه مهم داشت، یکی در عراق و دیگری در خراسان و در هر دو مورد، هدف، بهره‌گیری از علاقه‌مندی مردم نسبت به اهل بیت و مدیریت آن در جهت نیل به اهداف سیاسی بود. گذر زمان نشان داده بود که امکان پیروزی از آدرس عراق، به‌ویژه کوفه، وجود ندارد، اما از دست دادن آن نیز به صلاح نبود.

محمد بن علی با علم به اینکه عراق جایی برای او نیست و جایگاه علی بن ابیطالب (ع) در آنجا قابل تغییر نیست، خراسان را بهترین جا برای فعالیت‌های سیاسی تشخیص داد و آن را به داعیان سفارش کرد (اخبار الدوله العباسیه، ۱۳۹۱ق: ۲۰۵).

به همین دلیل فعالیت سی‌ساله بنی‌عباس، صرفاً جمعی را هوادار آنها ساخت که سیاسی بودند تا دینی، چرا که عباسیان ایده مذهبی معینی نداشتند و از بنی‌هاشم بودن صرفاً نسب را به ارث برده بودند نه چیزی بیش از آن، از این رو هر ایده مذهبی مطرح می‌شد، منجر به طرد خود عباسیان می‌گشت. به همین دلیل بهتر آن دیدند که به شعار مبهم «الرضا من آل محمد» بسنده کنند. هنگامی که خراسانیان به عراق رسیدند، از ابوسلمه می‌پرسیدند: این رضای آل محمد بالاخره چه کسی است؟ پاسخ می‌داد: هنوز وقت ظهورش نرسیده است (بلاذری، ۱۹۹۶: ۴، ۱۳۹). از این رو عموم خراسانیان، وابسته عباسیان نیستند و صرفاً جمعی هوادارشان بود که در نبردهای عباسیان برای سرکوب مخالفان‌شان در عراق و شام شرکت داشتند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲، ۳۵۷). پس از ورود لشکریان خراسان به عراق، ابوسلمه، مرد شماره یک داعیان در عراق، بنای نامه‌نگاری با فرزندان امام حسن و امام حسین (ع) گذاشت و از آنها برای رسیدن به خلافت

دعوت می‌کرد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲، ۳۴۹؛ ابن طقطقی، بی تا: ۱۵۱-۱۵۲).

در این زمان می‌بینیم که گرایش اهل‌بیتی در خراسان عمومیت دارد، ولی بخشی از آنها با وجود گرایش اهل‌بیتی، سنی هستند که به شوخی، «سنی‌های دوازده‌امامی» هم گفته می‌شوند. از این رو فارسی‌زبان‌های خراسان که علاقه‌مند به اهل‌بیت‌اند ولی سنی هستند، گرایش مذهبی‌شان به عصر عباسیان برمی‌گردد. در مقابل، فارسی‌زبان‌های شیعه، خارج از قلمرو عباسیان ماندند که تا هنوز هستند.

پس از پیروزی عباسیان، قیام‌هایی چند صورت گرفت که توسط عباسی‌ها سرکوب گردید، مانند قیام‌های شریک بن شیخ و استاد سیس که ابومسلم توسط زیاد بن صالح سرکوب کرد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱، ۳۵۴؛ نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۶؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ۴، ۱۷۱). اما هفت دهه پس از این پیروزی، مأمون عباسی وارد خراسان شد. وی با وجودی که مادرش خراسانی بود، جای درخوری برای خود نیافت و به ناچار، امام رضا (ع) را به خراسان فراخواند. در این شرایط، گستردگی پیروان شیعه علوی و عباسی کاملاً روشن است. پس از شهادت امام رضا (ع)، دولت محلی طاهریان عملاً شکل گرفت. این دولت بعید می‌نماید سودی به حال تشیع داشته باشد، بلکه صرفاً نماینده سیاسی عباسیان و نماینده فئودال‌های اجتماعی‌اند. از این پس در عصر صفاریان و سپس سامانیان، اوضاع اجتماعی و مذهبی شیعیان یکنواخت باقی مانده است. یعنی ادبیات غالب از آن سنی‌ها و گرایش عباسی است.

با توجه به آنچه گفته آمد، تعصب مذهبی با غزنویان وارد شد، از این رو این سلسله با سران غور یا هزارستان امروزی درگیری ممتد داشته‌اند. نخستین درگیری‌ها از عصر سبکتکین غزنوی (۳۸۷-۳۶۶هـ) است که سمت‌های جنوبی هزارستان مخصوصاً مناطق حاصلخیز بُست و تکین‌آباد از تصرف غوریان خارج شد، ولی به خود هزارستان لشکرکشی نشد، گرچه احتمالاً خراج بر آنها تحمیل شده بوده است (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱، ۳۲۹؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۲، ۳۷۹)، تا اینکه محمود در ۴۰۱ هـ (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱، ۳۲۹-۳۳۰؛ میرخواند، ۱۳۸۳: ۶، ۲۹۱۸) و سپس ۴۰۵ هـ (بیهقی، ۱۳۸۲: ۱، ۱۶۷) حملاتی انجام داد. به دنبال آن مسعود غزنوی در ۵۱۱ هـ لشکرکشی داشت (بیهقی، ۱۳۸۲: ۱، ۱۷۱). در نتیجه، غور و غرجستان به تصرف آنها درآمد و غوریان از این پس تا پایان سلطنت ابراهیم غزنوی (۴۹۲هـ)، به مثابه خراج‌گزار غزنویان درآمدند. عزالدین حسین (۴۹۳-۵۴۰هـ) فرماندار غوری پس از عصر ابراهیم شاه است. وی در دوران ضعف شدید غزنویان به امارت رسید. کارهای مهم او پیگیری کارهای پدر و ایجاد موازنه

ارتباطشان با غزنویان و سلجوقیان بود. قطع وابستگی با غزنویان و ارتباط با سنجر و پرداخت خراج به دربار سلجوقیان، از اقدامات او است (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱، ۳۳۴). وی را باید آغازگر دولت غوریان دانست، زیرا در دوران او غور و غرجستان تحت فرمانروایی غوریان قرار گرفت. به طوری که پس از مرگش، کلیه مناطق غور، غرجستان و حومه بین فرزندانش تقسیم گردید: بامیان به مسعود - سرسلسله غوریان بامیان - داده شد، غور و فیروزکوه نیز به قطب‌الدین محمد رسید. یکی از سلاطین مهم غوریان، علاءالدین حسین غوری (۵۴۴-۵۵۶هـ) معروف به جهان‌سوز است. او فردی با عزم دانسته شده است که بهرام‌شاه غزنوی را شکست داده و غزنی را جزو قلمرو غوریان کرد. غزنویان از این به بعد فقط در لاهور، نیم‌نفسی زنده بودند. علاءالدین علیه سنجر نیز لشکر کشید که منجر به شکست او و دستگیری‌اش شد، آخر الامر آزاد و به غور بازگشت. بقیه عمر او در قلع و قمع مناطق از دست رفته غور و حومه گذشت. پس از علاءالدین، فرزندش سیف‌الدین محمد (۵۵۶-۵۵۸هـ) جانشین پدر شد. وی مدت کمی سلطنت داشت و در جنگی که با غزها داشت، توسط یکی از فرماندهان خودش کشته شد. پس از او سلطان غیاث‌الدین (۵۵۸-۵۹۹هـ) و برادرش معزالدین (بعد از برادر از ۵۹۹ تا ۶۰۲ هـ) به سلطنت رسیدند. آن دو حکومت غوریان را به اوج رساندند. مهم‌ترین اقدامات آنان برچیدن بقایای غزنویان در هند، گسترش فتوحات به سمت هند، فتح نیشابور و مرو و بلخ و حمله به آسیای مرکزی است. قلمرو غوریان در دوره آنان از مرز چین تا نیشابور و آسیای میانه توسعه یافت. پس از آن دو، غیاث‌الدین محمود (۶۰۲هـ) و سپس فرزندش بهاء‌الدین سام (۶۰۹هـ) حاکم بودند. بعد از او علاءالدین حسین اتسز (۶۱۰هـ) و در آخر، علاءالدین محمد ابن ابی علی (۶۱۱-۶۱۲هـ) به امارت رسیدند که هر کدام وابسته به افراد ذی‌نفوذ محلی یا قدرت رو به رشد خوارزم‌شاهیان بودند.

پایان آنان با حمله محمد خوارزم‌شاه به مناطق غور و غرجستان است که کلیه قلمرو غوریان به جلال‌الدین منکبرنی (فرزند محمد خوارزم‌شاه) داده شد و دیگر غوریان که معروف به آل شنسب نیز هستند، سر بر نیاوردند (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۳۵-۳۸۲؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۳۱۲-۳۱۳؛ میرخواند، ۱۳۸۳: ۶، ۲۹۱۸ به بعد؛ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۱، ۳۹۳-۳۹۹). در هر صورت، پس از اسلام تا هجوم مغول، به جز عصر صفاریان، دوره غوریان مهم‌ترین دوره اقتدار سیاسی و استقلال غوریان و غور (هزارجات) است.

۴. هجوم مغولان

پس از استیلاي محمد خوارزمشاه، ديري نگذشت که مغولان سر رسیدند و خرابی تلخ و همه‌جانبه در کشور به اجرا درآمد و به جز هزارجات، تقریباً همه مناطق و شهرهای کشور از بین رفت. در این دوره نیز مهم‌ترین حکومت فراگیر، مربوط به آل کرت هزاره بود که از دل هزاره‌جات برخاسته بودند و با توجه به این شرایط، آنان از سوی مغولان نیز به عنوان حاکم هرات برگزیده شدند. پس از مغولان، نخستین شهری که با تمام توانایی‌های مادی و معنوی سر پا ایستاد، هرات بود که توسط آل کرت از نو بنیاد گزارده شد.

به طور کلی می‌توان برای عصر مغولان در افغانستان چهار مرحله ذکر کرد:

الف) از هجوم مغولان تا بازگشت آنان

در این مرحله تمام شهرهای مهم افغانستان کاملاً تخریب شد؛ مانند هرات (سیفی هروی، ۱۳۸۳: ۱۸)، بلخ (جوانی، ۱۳۸۵: ۱، ۱۰۵؛ آیتی، ۱۳۹۵: ۳۰۱)، فیروزکوه (جوژجانی، ۱۳۶۳: ۱۱۴، ۱۳۲-۱۲۸)، غرجستان (جوژجانی، ۱۳۶۳: ۱۲۷)، بامیان (جوانی، ۱۳۸۵: ۱، ۱۰۵؛ آیتی، ۱۳۹۵: ۳۰۱)، غزنی (جوانی، ۱۳۸۵: ۱، ۱۰۸؛ جوژجانی، ۱۳۶۳: ۱۲۶-۱۲۷)، سیستان (تاریخ سیستان، ۱۳۸۳: ۸۹؛ سیستانی، ۱۳۹۰: ۷۵-۷۶) و دیگر مناطق مهم. البته هزاره‌جات نیز از این بلای همگانی نرسد و حتی روستاهای دورافتاده نیز مورد تاخت و تاز قرار گرفت. با این حال، رکن‌الدین مرغنی به دلیل اینکه قلمرو او کاملاً کوهستانی بود و فتح آن ممکن نبود، از سوی چنگیز همچنان بر جای‌اش ابقا شد (سیفی هروی، ۱۳۸۳: ۱۸۳-۱۸۵؛ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۱، ۳۵۹-۳۶۰).

ب) عصر پس از بازگشت چنگیز تا شکل‌گیری ایلخانان

در این دوره خرابی افغانستان تداوم یافت. در هزارجات، پس از مرگ رکن‌الدین کرت (۶۴۳هـ) نوه دختری او شمس‌الدین کرت^۱ که از مردم غور بود، به جانشینی وی برگزیده شد. در این دوره مهم‌ترین فردی که همواره آدرس مردم به شمار می‌رود، شمس‌الدین کرت است.

^۱ برخی منابع وی را نوه دختری رکن‌الدین دانسته‌اند (میرخواند، ۱۳۸۳: ۶، ۳۶۸۷).

ج) عصر شمس‌الدین

پیش از شکل‌گیری ایلخانان، در جریان انتخاب منگو قآن (۶۴۸هـ)، وی علاوه بر اینکه جانشین رکن‌الدین در هزاره‌جات بود و طبعاً اجازه مغولان را نیز داشت، به حاکمیت دریای آمو تا دریای سند نیز رسید و دستور گرفت تا هرات را مرکز حکومتش قرار دهد (جوانی، ۱۳۸۵: ۲، ۲۵۵؛ آیتی، ۱۳۹۵: ۵۳؛ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۱، ۴۰۱، ۴۱۰-۴۱۱). شمس‌الدین از ۱۱۷۵/۵۵۴۹م به بعد تا محدوده‌های کویته امروزی و نزدیکی‌های سند، تهاجم‌های مکرر داشت و همه را مطیع کرد. شمس‌الدین، علی سیستانی و سیف‌الدین غرجستانی را به دلیل عدم اطاعت به قتل رساند (تاریخ سیستان، ۱۳۸۳: ۳۹۷؛ سیفی هروی، ۱۳۸۳: ۲۱۹ به بعد؛ ابرو، ۱۳۸۹: ۱۴-۱۵). برخی منابع از درگیری او با هلاکو سخن گفته‌اند (آیتی، ۱۳۹۵: ۵۴؛ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۱، ۴۰۲). اما منابع آل‌کرت از آن ساکت‌اند. البته وی سفری در دربار هلاکو داشته (سیفی هروی، ۱۳۸۳: ۲۷۵؛ ابرو، ۱۳۸۹: ۲۸-۲۹) و به هر حال وابستگی خود را با ایلخانان حفظ کرد.

در نبرد تبسین، برادر اباقا در (۶۶۰هـ) علیه نکودریان مشارکت کرد و رابطه الوس برکه که متعلق به فرزند بزرگ چنگیز بود را از افغانستان قطع کرد (سیفی هروی، ۱۳۸۳: ۲۹۷؛ ابرو، ۱۳۸۹: ۳۳). سپس در نبرد اباقا علیه برکه در دربند نیز مشارکت داشت (میرخواند، ۱۳۸۳: ۳، ۳۶۹؛ ابرو، ۱۳۸۹: ۴۰-۴۱). اما در تهاجم براق - از نوه‌های جغتای، فرزند دوم چنگیز - به خراسان، به ناچار به اردوی براق کشانده شد و سپس بی‌طرفی را برگزید و به هزاره‌جات رفت. آخرالامر با وساطت شمس‌الدین جوینی به اردوی اباقای ایلخانی رفت و اباقا نیز پس از مدتی او را مسموم و به قتل رساند (خواجه رشید، ۱۳۶۲: ۷۷۱؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۳، ۳۷۰؛ ابرو، ۱۳۸۹: ۷۲).

پس از وی فرزندش رکن‌الدین معروف به شمس‌الدین کهین به سلطنت رسید (سیفی هروی، ۱۳۸۳: ۴۰۳ به بعد؛ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۱، ۴۲۷) و این سلطنت در خاندان او تا سال (۱۳۸۳/۸۷۵) ادامه یافت (ابرو، ۱۳۸۹: ۱۷۹-۱۸۴، ۱۸۸-۱۹۰؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۱، ۲۵۲-۲۵۳). در نتیجه می‌توان عصر اقتدار آل‌کرت - دوران ایلخانان تا ظهور تیمور - را دومین دوران اقتدار سیاسی هزاره‌ها پس از عصر غوریان دانست که در کل دوران مغولان، وحدت کشور را حفظ کردند.

۵. ظهور امیران محلی مانند تیمور

در این مرحله عملاً بساط مغولان چیده شده و قدرتهای جدیدی در حال شکل‌گیری است.

مناطق شیعه‌نشین در عصر مغولان (طی قرن هفتم و هشتم) به لحاظ سیاسی فعال بوده و از این رو، غور هم زادگاه حاکمان و هم تأمین‌کننده نیروی انسانی بوده، ولی به لحاظ فرهنگی چنانکه باید رشد نشان نداده‌اند. دلیل عمده آن خرابی بیش از حد کشور در اثر هجوم مغولان بوده است. با این وجود، شخصیت‌های علمی فراوانی را پرورده‌اند که نورالدین بدخشی، سیدعالم گزیوی/ هروی از آن جمله‌اند. در حوزه دینی نیز بیشتر در قالب تصوف اظهار وجود کرده‌اند که اشخاص یاد شده و نیز پیروان علی لالا غزنوی نمونه آن است.

عصر تیموریان عملاً از ۷۹۹هـ است که شاهرخ حاکم کل قلمرو افغانستان امروزی می‌شود و تا دهه اول قرن دهم ادامه دارد.

۶. عصر صفویه و نادر

پس از مرگ سلطان حسین بایقرا، عملاً تیموریان نیز به پایان رسید و افغانستان امروزی بین سه دولت (بابری، صفوی و شیبانی) تقسیم گردید و همین نکته در ضعف بومیان این کشور نقش جدی داشت.

پس از سقوط صفویه، نادر افشار از ۱۱۴۸ هـ ق پس از انتخابش به عنوان شاه در دشت مغان، وارد افغانستان و سپس وارد هند شد و این قلمرو را متحد کرد. در اردوی نادر، شیعیان حضور داشتند، از جمله در نبرد اشرف علیه نادر مشارکت داشته‌اند (کرمانی، بی‌تا: ۵۱۹).

نادر پس از فتح کامل قندهار به هند یورش برد و در این یورش کلیه نیروهای افغانستان نیز با او همراهی کردند. پس از بازگشت از هند، ۴۰ هزار نفر از نیروهای افغان و هزاره داخل ارتش نادر شدند که تا روز مرگش همراه او بودند (استرآبادی، ۱۳۸۴: ۴۹۶، ۴۷۸؛ حسینی فسایی، ۱۳۹۲: ۵۵۰).

۷. عصر افغانان

تاریخ سیاسی افغانان به تصرف اصفهان توسط غلزیان قندهار برمی‌گردد که در پی آن، حکومت صفویه به انقراض رفت. پس از هفت سال حکومت افغانان در ایران که از ۱۱۳۵ تا ۱۱۴۲ هـ ادامه یافت، نادر افشار از طایفه قرقلو از ایل افشار سر برآورد و پس از قتل سرداران دیگر مانند فتحعلی خان قاجار و ملک محمود سیستانی (۱۱۳۸ هـ به بعد) طهماسب دوم، شهزاده صفوی را نیز مطیع کرده و در حد اسمی، نام شاهی بر او گذاشت. ولی خودش همه‌کاره شد. در

۱۱۴۲ هـ پس از درگیری‌های چند، لشکر اشرف شکست خورد و اصفهان به تصرف نادر درآمد. اشرف به سمت شیراز فرار کرد و آخرین نبرد با نادر را در این شهر تجربه کرد و پس از این نبرد، به قتل رسید. ایران امروزی از افغان‌ها خالی شد، ولی حکومت قندهار هنوز به دست غلزیان بود.

ابدالیان عمدتاً در هرات و نواحی آن جمعیت بیشتری داشتند و غلزیان در قندهار سلطه داشتند. ابدالیان دوبار با نادر درگیری داشتند، بار اول پیش از قتل اشرف (مروی، ۱۳۶۴: ۱، ۹۳) و بار دوم، پس از تصرف اصفهان که با محاصره طولانی مدت، هرات را از ابدالیان تصرف و آنها را به نیشابور منتقل کرد (حسینی، ۱۳۸۶: ۵۱). نادر پس از برکناری کامل صفویه و رسیدن به مقام سلطنت، به شرق توجه نشان داد و در اوایل دهه پنجاه، وارد افغانستان شد و نخست، به قندهار روی آورد و پس از محاصره یک‌ساله این شهر، حکومت محلی غلزی را از بین برد و غلزیان را به ورامین، خاره، تهران و سمنان منتقل کرد (حسینی، ۱۳۸۶: ۵۱).

الف) احمد شاه ابدالی

نادر افشار در اواخر عمر به بدبینی گرفتار شد و به قتل و ارباب رعایا مخصوصاً سران لشکری و کشوری‌اش پرداخت. سرانجام توسط سران لشکر خودش به قتل رسید (مروی، ۱۳۶۴: ۳، ۱۱۹۲ به بعد؛ نوایی، ۱۳۶۸: ۱۶۶). نادر برای مهار ابدالیانی که در خدمت بودند، محمد خان غلزی را سرپرست قرار داده بود (حسینی، ۱۳۸۶: ۵۴). با این وجود، احمد شاه ابدالی در فرصت اندکی که در پگاه قتل نادر داشت، مردم خود را سازمان‌دهی کرد و بخش قابل توجهی از امکانات نظامی لشکر نادر افشار را تصرف کرده، عازم قندهار شد (حسینی، ۱۳۸۶: ۵۴-۵۵؛ هدایت، ۱۳۷۳: ۲۶۰؛ مینورسکی، ۱۳۹۴: ۱۹۷، ۴۶۹). احمدشاه با رسیدن به قندهار، جرگه کوچکی از اقوام افغان، هزاره، بلوچ، تاجیک و ازبیک ساخت (غبار، ۱۳۸۹: ۳۵۴) و با استفاده از شخصی به نام درویش صابر، خود را منصوب از سوی جامعه و دین ساخت و اعلان پادشاهی کرد (۱۱۶۰ هـ) (حسینی، ۱۳۸۶: ۵۸-۵۹؛ کاتب، ۱۳۹۰: ۱-۲، ۱۲) که تا ۱۱۸۶ هـ که پایان عمرش بود، این سمت را داشت. با این اعلان پادشاهی، سلسله جدیدی به نام افغانها بر حوزه جغرافیایی خراسان و سیستان شکل گرفت.

احمد شاه، اداره دولتی نسبتاً ساده ساخت که غالباً از قوم خودش بودند (کاتب، ۱۳۹۰: ۱-۲، ۱۲). اما رشد او در دربار نادر، باعث شده بود مدل‌های ساختاری نادر را تا حد زیادی پیروی کند.

از این رو اهمیت درجه نخست را ارتش او داشت و در ارتش نیز، اقوام خودش دست بالاتر داشتند، ولی از اقوام دیگر هم در ارتش / اردوی خود بهره می‌برد و بسان نادر، امور فرهنگی و علمی اهمیتی نداشت و حتی اداره‌ایی که به این امور بپردازد، نداشت. البته این نکته از جهاتی عامل تداوم قدرت او به شمار می‌رود، زیرا توجه به امور فرهنگی طبعاً پای مذهب را در میان می‌کشد و این، برای دولت نوپای او آسیب جدی به شمار می‌رفت، به‌ویژه اینکه اقوام خودش فقط در امور نظامی چیزی می‌دانستند و در بقیه امور، کاملاً محتاج اقشار شیعه به‌ویژه قزلباشان بودند که طی سه سده حکمرانی ایران و بخش‌های قابل توجهی از افغانستان را اداره کرده بودند. بنابراین، در حوزه فرهنگی توجهی از سوی دولت نمی‌شد، گرچه به دلیل سلطه و اقتدار زبان فارسی، فرهنگ و زبان فارسی، فرهنگ پذیرفته شده و رسمی تلقی می‌گردید.

نخستین اردوکشی که احمد شاه به سمت غرب و خراسان داشت، مربوط به سال چهارم حکومت اوست (۱۱۶۳هـ) که طی آن، هرات و شمال افغانستان فتح گردید و سپس تا نیشابور پیش رفت. در مرو و هرات، دو خان معروف شیعه «بهبود خان مروی» و «درویش علی خان هزاره» بودند. بهبودخان علیه احمد تمرّد کرد، اما درویش علی - از ساکنان نره‌تو و از هزاره‌های دایزنگی (قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۶۰) - با احمد شاه همراهی نشان داد و به همین دلیل پس از فتح هرات به حکومت این شهر منصوب گشت (حسینی، ۱۳۸۶: ۱۶۱؛ کاتب، ۱۳۹۰: ۱-۲، ۱۸؛ غبار، ۱۳۸۹: ۳۶۲)، گرچه سرانجام سرنوشت خوبی نداشت و در زمان تیمور شاه، فرزند احمد شاه، دوباره شرایط به ضرر درویش علی پیش رفت و به زندان افتاد (حسینی، ۱۳۸۶: ۵۳۰ به بعد).

پیش از این نیز دو طایفه مهم هزارگی در نواحی شمال و غرب کشور که جمشیدی‌ها و تایمنی‌ها بودند، همواره در رقابت بودند. نیاز خان جمشیدی و طوایف شیعه هزاره و نیز اویماق، که بیشتر ساکنان شهر نو هرات - شهری که ساخته خود درویش بود - تا حدود بادغیس ساکن بودند و طرفدار درویش علی خان بودند. اما تایمنی‌ها و برخی از نزدیکان و اقوام خود درویش نیز با تیمور شاه و سران هرات، مخالف درویش بودند. درویش از ۱۱۷۸ هـ زندانی بود. با این وجود، تا احمد شاه توان جسمی خوبی داشت، تعرضی به او نرسید، اما بعداً به دستور تیمور شاه به قتل رسید و همچنین به سرکوب برخی سران هزاره مثل جنید خان از هزاره‌های غوریان هرات و عنایت خان هزاره، حاکم دیکندی، توسط شاه ولی و عظمت‌خان اقدام گردید (حسینی، ۱۳۸۶: ۵۲۴ و ۵۸۰). در عین حال، این درگیری‌ها را نمی‌توان رنگ مذهبی داد، اما از مواردی است که خانواده هزاره‌ها اسیر و مردان‌شان کشته می‌شوند (حسینی، ۱۳۸۶: ۵۱۷). از این رو می‌توان به

صورت مرموز و خزنده، رگه‌هایی از تعصب قومی و مذهبی را در آن مشاهده کرد. علاوه بر حضور نسبی هزاره‌ها در ارتش احمد شاه، قزلباشان - طیف دیگر شیعه - نیز در اردوی او حضور داشته‌اند (حسینی، ۱۳۸۶: ۵۱۵).

عصر احمد شاه را نباید عصر جدال مذهبی دانست، احمد شاه بیشتر گرایش کشورگشایی داشت تا فرهنگی و دینی، اما شدیداً گرایش قومی به معنی خاص داشت. از میان بقیه مردم به پشتون‌ها و از پشتون‌ها به طیف‌های ابدالی تعلق خاطر ویژه داشت. به همین منظور، دستاوردهای دولت خود را به آنان ارزانی داشت. این دستاوردها عبارت‌اند از مناصب دولتی که به معنی قدرت تصرف در کلیه امور و سرنوشت مردم است (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۹۴-۹۵). نکته دیگر، سرزمین‌هاست که در آن زمان، اقتصاد اصلی مردم به شمار می‌رفت. احمد شاه، پایتخت کشورش - قندهار - را به بهانه‌های مختلف به سران قوم خودش تقسیم کرد و با نگرفتن مالیات از آنها و گرفتن مالیات از دیگران، روند تخلیه دیگران از قندهار را تسریع بخشید. به علاوه، کلیه زمین‌های بین راه کابل و قندهار را نیز به سران قومش بخشید و عملاً قانون تصرف رگه‌های اقتصاد کشور را پایه‌ریزی کرد (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۹۵ به بعد؛ گریگوریان، ۱۳۸۸: ۷۰). باید گفت سیاست‌های او عملاً مسیری را گشود که در آن، پشتون‌ها اهمیت درجه نخست را داشتند و این اهمیت، همه چیز را - هم در دوران او و هم بعد از آن - ابزار می‌ساخت برای سلطه یک قوم، که از آن جمله، مذهب، کشور و وطن است یا هر چیز دیگر. گرچه اگر از همان ابتدا مذهب اهمیت بیشتری می‌یافت، قطعاً شرایط هزاره‌ها و شیعیان بهتر از امروز بود و شاید پیش از آنکه آرام‌آرام کلیه سرزمین‌های شان را از دست بدهند، زودتر بیدار می‌شدند.

ب) تیمور شاه

در عصر تیمور شاه (۱۱۸۶-۱۲۰۷هـ) نسبت به اقوام دیگر همان سیاست کلی عصر احمد شاه دنبال شد؛ رجال دولتی بیشتر پشتون‌ها بودند (کاتب، ۱۳۹۰: ۱، ۵۱). اما تیمور شاه در هرات رشد یافته بود و شخصیت فرهنگی تری داشت و ادب، اندک تحرکی داشت (غبار، ۱۳۸۹: ۳۷۸). به همین دلیل، اشتیهای کشورگشایی احمد شاه در او کمتر بود و این باعث می‌شد که توقع بی‌اندازه سران ابدالی خارج از توان او باشد. چون در عصر احمد شاه، سیل غنایم‌های به‌دست آمده از لشکرکشی‌ها که سهم اصلی را سران درانی از آن داشتند و نیز اعطای زمین‌های فراوان، اشتیهای بی‌اندازه برای سران پشتون مخصوصاً سران درانی ساخته بود (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۹۵ به

بعد) و چون سران دولتی همان سران درانی بودند، به قدرت بی‌حد و حصر نیز عادت کرده بودند (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۹۴-۹۵). از این رو تنش‌هایی بین تیمورشاه و سران درانی ایجاد شد. این نکته باعث می‌شد که از اقوام دیگر در ارتش او سود برند. نخستین لشکر او بیشتر هراتی‌ها، هزاره‌ها و اویماق بودند و با آنها به قندهار کشید و حکومت را به دست آورد (غبار، ۱۳۸۹: ۳۷۳). بخش نیروهای محافظ او «غلام‌شاهان» عمداً از اقوام دیگر مخصوصاً هزاره‌ها بود (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۷۱). در سفر هند نیز ۱۸ هزار نیروی اصلی او از قزلباش و هزاره و غیره بودند (کاتب، ۱۳۹۰: ۱، ۵۴). محمد خان بیات از سران لشکر او بود (غبار، ۱۳۸۹: ۳۷۴)، بلکه اکثر امور اداری سلطنت او به قزلباشیه تعلق داشت (کاتب، ۱۳۹۰: ۱، ۵۳). در سرکوب شیعیان مرو توسط امیر بخارا، واکنش نشان داد، گرچه این واکنش او بیشتر به خاطر سرزمین بود (غبار، ۱۳۸۹: ۳۷۶). با وجودی که نظام اداری به‌طور کلی قومی بود و کلیه والیان از خانواده و فرزندان و برادران خودش بودند (غبار، ۱۳۸۹: ۳۷۸) و نیز به خاطر زیاده‌خواهی‌های قومش با آنها درگیر بود (غبار، ۱۳۸۹: ۳۷۴)، ولی آزادی مذهبی را حفظ کرد (غبار، ۱۳۸۹: ۳۷۷).

ج) شاه زمان

تیمور شاه ۲۴ فرزند داشت. فرزند چهارمش «زمان شاه» است (کاتب، ۱۳۹۰: ۱، ۶۱) که به جانشینی او رسید (۱۲۰۷-۱۲۱۷هـ.). زمان شاه پس از احمد شاه، مقتدرترین حاکم ابدالی است. وی ارتش قدرتمندی داشت که حتی انگلیس نیز از او می‌ترسید. در میان ارتش او ۱۲ هزار غلام یا افراد گارد بودند که بیشتر از مردم هزاره و قزلباش و مردمان دیگر بودند (کاتب، ۱۳۹۰: ۱، ۷۷) و این نشان می‌دهد همچنان نیروی قابل اعتماد سران ابدالی به‌طور ممتد از غیر پشتون‌ها بوده است، اما بدنه اصلی حاکمیت همچنان قومی و پشتونی ادامه یافت (کاتب، ۱۳۹۰: ۱، ۶۷). یکی از مسائلی که عصر شاه زمان را کمی متفاوت از گذشته می‌کند، درگیری ممتد او با برادرش «محمود» است که دومین پسر پدرش است (کاتب، ۱۳۹۰: ۱، ۶۱). ظاهراً محمود توانسته بود مخالفان دولت را گرد خود جمع کند که از آن جمله است محمد خان از سران هزاره. باری محمود در پی شکست از زمان شاه به کوهستان رفت و این، موقعیت او را نزد هزاره‌ها بالا برد، در حالی که در لشکر شاه زمان از سران هزاره خبر چندانی نداریم. ولی ۱۲ هزار دسته غلامان (گارد محافظ او) همگی از هزاره‌ها و قزلباش و غیره بودند. به علاوه، قزلباشان نیز در دایره دولت او حضور داشتند (کاتب، ۱۳۹۰: ۱، ۷۷؛ وکیلی پوپلزایی، ۱۳۳۷: ۲۹۹-۳۰۰).

د) شاه محمود و شاه شجاع

شاه زمان در ۱۲۱۷ یا ۱۲۱۶ هـ توسط برادرش محمود نابینا و از حکومت خلع گردید. حکومت محمود نیز تا ۱۲۱۹ هـ دوام آورد، ولی مدام با شاه شجاع، برادر مادری شاه زمان (پوپلزایی، ۱۳۳۷: ۳) درگیر بود. ظاهراً رابطه محمود نیز با هزاره‌ها و جمله شیعیان بد نبوده است. در درگیری مذهبی که بین قزلباشیه چنداول و اهل سنت اتفاق افتاد، وی و وزیرش «فتح خان» برای نجات قزلباشان کوشید (کاتب، ۱۳۹۰: ۱، ۹۱-۹۲؛ پوپلزایی، ۱۳۳۷: ۲۱۳). این همکاری او با قزلباشان باعث رنجش علمای اهل سنت از محمود گردید و در شورش دیگری که علیه او ترتیب دادند، محمود را خلع کردند. در این ماجرا ۱۵ هزار نیروی هزاره بامیان به کمک فتح خان آمد ولی شکست یافتند (شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۰۰؛ کاتب، ۱۳۹۰: ۱، ۹۳). این نشان می‌دهد که حس مذهبی به تحریک برخی مولوی‌ها و دست‌اندازی برخی از سران سنی مذهب رو به اوج بوده است و نخستین بار است که مذهب در جابجایی حاکمان ابدالی دخالت می‌کند. پس از محمود، شاه شجاع به حکومت نشست (۱۲۱۸-). ظاهراً دسته غلام‌خانه که عمدتاً از غیر پشتون‌ها بودند، همچنان به عنوان محافظان و گارد سلطنتی عمل می‌کردند. این دسته غلام‌خانه در دوره او نیز وجود داشت (کاتب، ۱۳۹۰: ۱، ۹۴).

نتیجه‌گیری

از تحلیل مباحث مطروحه، می‌توان به نتایج زیر رسید:

اول: سابقه تشیع در افغانستان همزمان با حضور اسلام و مسلمانان، خصوصاً در عصر خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) برمی‌گردد. مردم خراسان، غور و غرjestان (هزاره‌جات فعلی) با درک و فهم خویش به حقانیت اهل بیت (ع) پی‌بردند و به آن حضرت گرویدند و در این راستا، تاوان‌های زیادی را متقبل شدند. از این رو، نسبت دادن آن‌ها به حکومت‌هایی مثل صفویه، حرف واهی، تهمت و کذب محض است.

دوم: تعصب مذهبی با غزنویان وارد این حیطة گردید. درگیری‌های ممتد این سلسله با غوریان می‌تواند یکی از نشانه‌های آن باشد و تعصب در طول زمان نهادینه گردید و خود را در عصر افغانان نشان داد. با اینکه افغانان در اصل به دنبال اقتدار قومی بودند، در عین حال از تعصبات نهادینه شده مذهبی، علیه هزاره و شیعیان و به انزوا کشاندن و تصاحب سرزمین آنان در جهت اقتدار قومی و مذهبی‌شان بهره بردند.

سوم: از بررسی اوضاع و شرایط هزاره‌ها و شیعیان در عصر افغانان، به این نتیجه می‌رسیم که هزاره‌ها از دوره احمد شاه مدام در حال عقب‌نشینی سیاسی هستند. اگر چه در ابتدا به عنوان شیعه مورد تاخت و تاز نیستند، اما این دلیل بر بهبودی شرایط آنان نیست، چرا که جایگاه سیاسی اصلاً ندارند تا رقیبی برای آنان تصور گردد و زمینه درگیری فراهم آید. به مرور زمان، روند انزوای آنان به سرعت ادامه پیدا می‌کند و در زمان عبدالرحمن مورد حمله همه‌جانبه - تکفیر، قتل عام و مهاجرت اجباری - قرار می‌گیرند.

شیعیان یا تشیع در افغانستان تنها مربوط به مردمان زابلی - که امروزه به هزاره شهرت دارند - نیست، بلکه اندکی از اقوام دیگر نیز شیعه هستند. اما عمده مردم زابلی یا غور و غرجستان شیعه بوده‌اند که از عصر عبدالرحمن بخشی از آنها به سنی‌گرایی پیدا کرده‌اند. چون عمده شیعیان از این قوم و مردم هستند، به صورت غالب، از شیعیان افغانستان، هزاره‌ها مورد توجه است. بنابر این ما هم - تبعاً للغالب - مرادمان از شیعیان افغانستان، هزاره‌ها هستند. از این رو گاه تعبیر به شیعیان و گاه تعبیر به هزاره‌ها می‌شود. مسکن شیعیان در گذشته بسیار بیش از دوران فعلی بوده است. انزوای آنان از عصر افغانان شروع شد و اما با سیاست‌های عبدالرحمن، سرزمین‌های آنها به مرور غصب و به قبایل پشتون داده شد. عمده شیعیان امروزه در کوهستان‌های میانی افغانستان واقع‌اند و بخشی هم در شمال افغانستان پراکنده‌اند که هزاره‌های سنی‌شده غالباً در میان این طیف از هزاره‌ها هستند.

فهرست منابع:

۱. ابرو، عبدالله بن لطف‌الله، تاریخ سلاطین کرت، تصحیح: محدث، میرهاشم، چاپ اول، میراث مکتوب، تهران، ایران، ۱۳۸۹ ش.
۲. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی، الكامل فی التاریخ، دارالصادر، بیروت، لبنان، ۱۳۸۵ ق.
۳. ابن اعثم، ابومحمد احمد بن اعثم، الفتوح، تحقیق: شیری، علی، دارالاضواء، بیروت، لبنان، ۱۹۹۱/۱۴۱۱.
۴. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، دیوان المبتدا و الخبر... (معروف به تاریخ ابن خلدون)، دارالفکر، بیروت، لبنان، ۱۹۸۸ م.
۵. ابن خیاط، ابوعمرو بن ابی هبیره، تاریخ خلیفه، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، ۱۴۱۵ ق.
۶. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری (الطبقه الخامسه)، به کوشش: السلمی، محمد بن صامل، مکتبه الصدیق، طائف، عربستان، ۱۹۹۳/۱۴۱۴.
۷. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه، محقق: شیری، علی، دارالاضواء، بیروت، لبنان، ۱۴۱۰ ق.
۸. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، دارالفکر، بیروت، لبنان، ۱۴۰۷ ق.
۹. ابن مسکویه، ابوعلی رازی، تجارب الامم، تحقیق: امامی، ابوالقاسم، سروش، تهران، ایران، ۱۳۷۹ ش.
۱۰. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبین، شرح: صقر، احمد، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، ۱۴۱۹ ق.
۱۱. استرآبادی، محمد مهدی، دره نادره، تصحیح: شهیدی، جعفر، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۱۲. اسفزاری، معین‌الدین زمچی، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، به کوشش: کاظم امام، سیدمحمد، دانشگاه تهران، ایران، ۱۳۳۸ ش.
۱۳. آیتی، محمدتقی، تحریر تاریخ و صاف، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ایران، ۱۳۹۵ ش.

۱۴. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، انساب الاشراف، تحقیق: زکار، سهیل و زرکلی، ریاض، دارالفکر، بیروت، لبنان، ۱۹۹۶/۱۴۱۷.
۱۵. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البلدان، شرکت طبع الکتب العربیه، قاهره، مصر، ۱۳۱۹ق.
۱۶. بیهقی، تاریخ بیهقی، انتشارات مهتاب، تهران، ایران، ۱۳۸۲ش.
۱۷. تتوی، قاضی احمد، قزوینی، آصف خان، تاریخ الفی، ترجمه: طباطبایی مجد، غلامرضا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران، ایران، ۱۳۸۲ش.
۱۸. جوزجانی، منہاج سراج، طبقات ناصری، تحقیق: حبیبی، عبدالحی، دنیای کتاب، تهران، ایران، ۱۳۶۳ش.
۱۹. جوینی، علاءالدین عطاملک بن بهاءالدین محمد بن محمد، تاریخ جهانگشای جوینی، مصحح: قزوینی، محمد، دنیای کتاب، چاپ چهارم، تهران، ایران، ۱۳۸۵ش.
۲۰. حسینی فسایی، حسن، فارسنامه ناصری، چاپ پنجم، نشر امیرکبیر، تهران، ایران، ۱۳۹۲ش.
۲۱. حسینی، محمود بن ابراهیم جامی، تاریخ احمدشاهی، به کوشش: مولایی، محمد سرور، انتشارات عرفان، چاپ اول، تهران، ایران، ۱۳۸۶ش.
۲۲. خواجه رشید، فضل الله، تاریخ مغول، به کوشش: کریمی، بهمن، انتشارات اقبال، ایران، ۱۳۶۲ش.
۲۳. دینوری، ابوحنیفه، احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه: مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران، ایران، ۱۳۷۱ش.
۲۴. سیستانی، ابوجعفر احمد بن محمد بن سلیمان، احیاء الملوک سیستان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ایران، ۱۳۹۰ش.
۲۵. سیفی هروی، سیف بن محمد، تاریخ نامه هرات، انتشارات اساطیر، تهران، ایران، ۱۳۸۳ش.
۲۶. شیرازی، حسین، تاریخ درانیان، تصحیح: محدث، میرهاشم، اداره نشر وزارت امور خارجه، تهران، ایران، ۱۳۸۰ش.
۲۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، دارالتراث، بیروت، لبنان، ۱۴۲۰ق.

۲۸. غبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، انتشارات عرفان، تهران، ایران، ۱۳۸۹ش.
۲۹. فرهنگ، میرمحمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، انتشارات عرفان، تهران، ایران، ۱۳۸۵ش.
۳۰. قزوینی، ابوالحسن بن ابراهیم، فواید الصفویه، به کوشش: میراحمدی، مریم، چاپ وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران، ایران، ۱۳۶۷ش.
۳۱. کاتب، فیض محمد، سراج التواریخ، انتشارات امیری، کابل، افغانستان، ۱۳۹۰ش.
۳۲. کرمانی، مجدالاسلام، سفرنامه کلات، چاپ دانشگاه اصفهان، ایران، بی تا.
۳۳. گریگوریان، وارتان، ظهور افغانستان نوین، ترجمه: عالمی کرمانی، علی، انتشارات عرفان، تهران، ایران، ۱۳۸۸ش.
۳۴. مروی، محمدکاظم، عالم آرای نادری، نشر زوار، تهران، ایران، ۱۳۶۴ش.
۳۵. مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب، دارالاندلس، بیروت، لبنان، ۱۹۶۵م.
۳۶. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء والتاریخ، مکتبه الثقافه الدینیه، قاهره، مصر، بی تا.
۳۷. مقریزی، تقی الدین، احمد بن علی، امتاع الاسماع بما للنبی من الاحوال و الاموال و الحفده و المتاع، محقق: نمیسی، محمد عبدالحمید، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، ۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م.
۳۸. مولف نامعلوم، اخبار الدوله العباسیه، تحقیق: الدوری، عبدالعزیز و المطلبی، عبدالجبار، دارالطلیعه، بیروت، لبنان، ۱۳۹۱ق.
۳۹. مولف نامعلوم، تاریخ سیستان، به کوشش: بهار، ملک الشعرا، پدیده خاور، تهران، ایران، ۱۳۸۳ش.
۴۰. میرخواند، محمد خاوندشاه، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تصحیح: دبیر سیاقی، محمد، نشر خیام، تهران، ایران، ۱۳۸۰ش.
۴۱. مینورسکی، ولادیمیر فئودورویچ، ایران در زمان نادرشاه، گردآوری: عبدالهی، اصغر، چاپ هفتم، دنیای کتاب، تهران، ایران، ۱۳۹۴ش.
۴۲. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، به کوشش: رضوی، مدرس، طوس، تهران، ایران، ۱۳۶۳ش.
۴۳. نوایی، عبدالحسین، نادرشاه و بازماندگانش همراه با نامه‌های سلطنتی و اسناد

- سیاسی و اداری، چاپ اول، انتشارات زرین، تهران، ایران ۱۳۶۸ش.
۴۴. هدایت، رضا قلی خان، فهرست التواریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، تهران، ایران، ۱۳۷۳ش.
۴۵. هندوشاه، محمدقاسم، تاریخ فرشته، به کوشش: نصیری، علی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ایران، ۱۳۸۷ش.
۴۶. وکیلی پوپلزایی، عزیزالدین، دره الزمان فی تاریخ شاه زمان، مطبعه دارالسلطنه کابل، چاپ دهم، کابل، افغانستان، ۱۳۳۷ش.
۴۷. یزدی، شرف‌الدین علی، ظفرنامه، به کوشش: نوایی، محمدصادق، مجلس شورای اسلامی، تهران، ایران، ۱۳۸۷ش.
۴۸. یعقوبی، احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه: آیتی، محمدابراهیم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ایران، ۱۳۷۱ش.